

پرسش شماره ۶

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

دوشنبه ششم مرداد ماه ۹۹ - بیست و هفتم جولای ۲۰۲۰



در نقد "کمونیسم سیاسی" حمید تقوایی (۱)

تلاشی برای مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری

علی حوادی

پرسش: "کمونیسم سیاسی" ترمی است که حمید تقوایی در سالزرو بزرگداشت منصور حکمت طرح کرده است. در همین بحث گفته شده که

صفحه ۳

ناسیونالیسم درون و بیرون کومه له

چرا دوباره گر گرفته است؟

در دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران

محمد آسنگران

اخیرا با دیدن صفحات میدیای اجتماعی متوجه پدیده نه چندان تازه ای میشوید که انگار ناسیونالیستها با تضعیف چپ درون کومه له امیدی گرفته و به تکاپو افتاده اند. گر گرفتن دوباره ناسیونالیستهای پراکنده که در سالهای گذشته از کومه له فاصله گرفته بودند و هر کدام در زیر یک بوته در حال چرت زدن و حساب و کتاب شکستهایشان بودند، تابعی از تحولات درونی کومه له امروز است.

اما این بار حمله ناسیونالیستها تنها به کمونیسم کارگری نیست. کل تاریخ حزب کمونیست ایران و اسم این حزب و هر درجه از چپ بودن هم برایشان سیبل و نشانه است. فحش هایشان را به کمونیسم کارگری و منصور حکمت میدهند اما از "بی لیاقتی و بی حرفی و بی افقی و ناجوانمردی رهبری کومه له" میگویند. حمله ناسیونالیستها به کومه له و حزب کمونیست ایران شامل کل تاریخ این حزب میشود. انگار از مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران از سال ۱۳۶۲ به این طرف رهبری کومه له خائن شده است و باید مورد حمله قرار بگیرد. این طیف همانند ویروسهای خفته در هوای مطبوع خود سربلند کرده اند. وزش باد مسموم اردوگاههای کومه له به این ویروس خفته، آنها را بیدار کرده و در حال ریختن زهر ضد چپ و آزادیخواهی به اطراف خود هستند.

این طیف میخواهد دوران سرخوردگی و سکوت و بی لیاقتی خودش را پشت سر بگذارد و وارد جنگ آخر با کومه له چپ بشود. هدف آنها کمونیسم کارگری نیست چون میدانند اینجا پاسخ لازم خواهند گرفت و پانزهر ناسیونالیسم چنان قوی است که آنها را حداقل در سه

ما هفت تپه ای هستیم!

کودک کارگر هفت تپه: پدر شرمنده نباش...

محمد آسنگران

اعتصاب کارگران هفت تپه احتیاج به حمایت های بیشتری دارد با هشتک # ما هفت تپه ای هستیم# از کارگران هفت تپه حمایت کنیم.

صفحه ۶

منطق خونین جمهوری اسلامی، شلاق، اعدام!

پدرام نواندیش

همین ابتدا یاد آور می شوم که آنچه به عنوان فوق دنیال خواهد شد، نه یادآوری آثار و تبعات اجتماعی این مجازات ها به دولتی است که خود عامدانه چنین مجازات هایی را علیه شهروندان جامعه اعمال می کند، بلکه خطاب آن تمام شهروندان جامعه ای است که هر روز به جای لذت

صفحه ۷

نشریه پرسش هر دوشنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

کارگران جهان متحد شوید!

ناسیونالیسم درون و بیرون کومه له

چرا دوباره گر گرفته است؟

در دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران

محمد آسنگران

دهه گذشته حاشیه ای کرده است. اکنون این طیف با آویزان شدن به تاریخ کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران و بلند کردن عکس رهبران جان باخته و کمونیستی مانند فواد مصطفی سلطانی و صدیق کمانگر و جعفر شفيعی و... میخواهند آنها را رهبران جنبش کردایتی قلمداد کنند و انتقامشان را از چپ و کمونیسم بگیرند. این طیف فقط مدافع کومه له تا مقطع قبل از کنگره دوم این سازمان هستند.

این طیف سیاست و مصوبات کنگره های کومه له و حزب کمونیست ایران بعد از کنگره دوم کومه له بویژه بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران را دوران فطرت و افول کومه له مینامند و علام کرده اند که با تصویب برنامه و سیاست کمونیستی، کومه له به قهقرا رفته است و "دوران طلایی" تئوریهایی نیمه مستعمره نیمه فئودال به نا حق پایان یافته است. نفرت آنها از کمونیسم و نیرو و انرژی دریافتی اخیرشان البته بازگشت به آن تئوریهایی نیست. چون ما هم از نظر آنها زیادی چپ و کمونیست بوده است. پرچم اصلی آنها این است که این بار نه پوشیده و پنهانی بلکه با افتخار ناسیونالیسم کرد را فریاد بزنند. کسانی از این طیف رسماً اعلام کرده اند اگر کمونیستها مارکس و لنین و منصور حکمت و... را دارند آنها هم قاضی محمد و شیخ محمود و سیخ سعید و سمو و... را دارند. میگویند اگر کمونیستها انقلاب اکتبر و کمون پاریس و... دارند و شکست خورده اند ناسیونالیستهای کرد هم اقلیم کردستان و کوبانی را دارند. علاوه بر این حمایت آمریکا و عربستان و... را دارند. میگویند این تجارب نه تنها مثل کمونیستها شکست نخورده بلکه رو به گسترش هم هست.

این فرهنگ و سیاست و این تعرض و اعتماد بنفس ناسیونالیسم کرد درون و حاشیه کومه له این بار با موارد قبلی متفاوت است. این بار فکر میکنند قلعه کومه له را تماماً از درون فتح کرده اند و از بیرون باید موانع و ملاحظات و محافظه کاری رهبران راست و ناسیونالیست درون کومه له را مورد حمله قرار بدهند که قاطع تر و بی ملاحظه تر با پرچم زنده باد ناسیونالیسم کرد تابلوی حزب کمونیست ایران را پایین بکشند. آنها آشکارا اعلام کرده اند "کومله اصیل" باید با اتکا به جنبش کردایتی به اسم واقعی خود و پرچم واقعی خود حرف بزند. آنها ملاحظات سابق خود را کنار گذشته و رهبران جناحها و شاخه های کومه له های فعلی را نالایق میدانند و به جدال کمونیسم و آثار و طبقاتش در کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران رفته اند.

از منظر این طایفه قومپرست رهبری وقت کومه له در دهه شصت شمسی به جرم همراه شدنش برای تشکیل حزب کمونیست ایران دچار خطای نابخشودنی شده است و اکنون با تضعیف چپ درون کومه له فرصت را غنیمت شمرده اند کل آن تاریخ، از مقطع ۱۳۶۲ تا به امروز را مورد حمله قرار بدهند. بخشی از این طایفه حتی به این قناعت نکرده و پرچم قوم خود را با حک کردن کلمه "افتخار آمیز" "کردایتی" و ناسیونالیسم بر تر از هر فلسفه و سیاست و تئوری دیگری در جهان میدانند و خود را دشمن کمونیسم مارکس و منصور حکمت و ضد هر نوع چپگرایی خود را معرفی میکند.

این اعتماد بنفس البته نیرو و انرژی خود را اساساً از سیاستهای ترامپ و متحدینش در منطقه میگیرد. فکر میکنند فرصتی تاریخی پیش آمده است و باید در سایه احزاب مافیایی حاکم بر کردستان عراق پرچم خود را بر تانکهای آمریکایی بیاویزند و به مدینه فاضله خود برسند. مدینه فاضله این طیف پراکنده همان است که اکنون در کردستان عراق با شکست فضاحت باری مواجه شده است و بی اعتباری آن زبان زد خاص و عام است.

این اعتماد بنفس کذایی حساب اینرا نکرده است که جوانان و مردم کردستان ایران این افکار عهد عتیق را و حکومت نوع بارزانی و طالبانی را نخواهند پذیرفت و دوباره تجربه نخواهند کرد. زیرا مردم میبینند و میدانند که شهروندان کردستان عراق نه تنها دل خوشی از حکومت و سیستم و فرهنگ ناسیونالیستهای کرد حاکم بر کردستان عراق ندارند بلکه عمیقاً از آنها متنفرند. این طیف با حسرت در تدارک دسترسی به خوراکی است که مردم کردستان عراق آنرا استقراغ کرده اند.

در این شرایط اگر کمونیستها و آزادیخواهان با قدرت و اعتماد بنفس به میدان نیایند و این تحرک ناسیونالیستی را پس نزنند، در متن اوضاع منطقه، و بیروس ناسیونالیسم کرد درون و بیرون کومه له میتواند در قدم اول این سازمان را قربانی کند و در قدم بعدی پاکسازی قومی را تدارک ببیند. ما دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران و دستاوردهای مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری را وظیفه خود میدانیم و اجازه نمیدهیم که این تاریخ را تحریف و دستکاری کنند. انتظار میروید چپها و کمونیستها بویژه در جامعه کردستان و فعالین جنبشهای اجتماعی آزادیخواهان، این تحرک و خطرات ناسیونالیسم کرد در درون و بیرون کومه له را ببینند و اجازه ندهند تاریخ پر افتخار جنبش کمونیستی و مبارزات جنبش کارگری را به بیراهه ببرند.

۲۳ مرداد ۱۳۹۶

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران!

من هم
هفت تپه ای هستم!

کانال تلگرام برای یک دنیای بهتر

مرگ بر جمهوری اسلامی!

قدرت سیاسی برای طبقه کارگر و پایان دادن به حاکمیت بورژوازی از این طریق است. و در ادامه همین مبحث به مختصات سیاسی و اجتماعی و نظری و کلا قابلیت‌هایی که حزب کمونیستی کارگری باید دارا باشد می‌پردازد. تاکید میکنم، بحث منصور حکمت در زمینه "حزب" و "قدرت سیاسی" است و نه "کمونیسم" و "سیاست". "حزب و جامعه" هم همینطور، بحثی در زمینه ویژگی‌ها و تلاش "حزب" کمونیستی کارگری برای تصرف قدرت سیاسی در "جامعه" معاصر با تمام پیچیدگی‌ها و ویژگی‌هایش است. حزب و حزبیت و ویژگی‌ها و پراتیک حزبی بطور مشخص در مرکز بحث قرار دارد. رابطه حزب و قدرت سیاسی در جامعه و تصرف قدرت سیاسی توسط حزب مساله اصلی آن‌ها و سمینارها بود. اینکه چگونه حزب کمونیستی کارگری میتواند به وزنه و نیرویی تعیین کننده برای تصرف قدرت سیاسی تبدیل شود.

مباحث ارائه شده در سمینار "کمونیسم سیاسی" هم زمینه‌ها و هم متد متفاوتی از متد و روش برخورد منصور حکمت دارد و هم مشخصا به نتایج سیاسی کاملا متفاوتی در عرصه سیاسی میرسد که متاسفانه میتواند عواقب ناگواری برای يك حزب کمونیستی کارگری در صورت غلبه پیدا کردن داشته باشد. نتیجتا در نقد و بررسی تزه‌های مندرج در "کمونیسم سیاسی" حمید تقوایی از يك طرف باید نشان داد که این مباحث ربطی به بحث‌های کمونیسم کارگری منصور حکمت ندارد، در تمایز آشکاری با آن مباحث است و از طرف دیگر نتایج سیاسی و پراتیکی این تزه‌ها را مورد بررسی و نقد قرار دارد.

خلاصه کنم، این نقطه نظرات در صورت پیشروی میتوانند به نسخه ای برای شکست کمونیسم کارگری در پس کشمکش‌های حاضر و جاری در جامعه باشند. سیاستی که کمونیسم کارگری را به زائده جنبش‌های راست و بورژوایی در جامعه تبدیل کند، نتیجه متفاوتی نمیتواند داشته باشد. در این زمینه باید بیشتر صحبت کرد.

به سئوالتان برگردم. همانطور که اشاره کردید، حمید تقوایی این بحث را در تمایز با کمونیسم فرقه ای و ایدئولوژیک مطرح کرده است. من دوست دارم در این زمینه به چند نکته اشاره کنم. بحثم بطور مشخص در زمینه "کمونیسم" و ایدئولوژی است.

حمید تقوایی با این تعاریف شروع میکند: "کمونیسم سیاسی هم در تمایز از کمونیسم‌های مطرح میشود که ایدئولوژیک و فرقه ای و مکتبی اند." و در ادامه اضافه میکند: "منصور حکمت اولین بار در سال ۹۹ در نوشته ای تحت عنوان "حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی" نقد خود را از کمونیسم‌های فرقه ای- ایدئولوژیکی مطرح میکند." (تاکید از من است) خوشبختانه مطلب منصور حکمت تحت این عنوان در سایتهای منصور حکمت موجود و برای همگان قابل دسترسی است. شما در هیچ کجای این مطلب و یا در سمیناری که پیش از آن در پلنوم وسیع کمیته مرکزی تحت عنوان "حزب و حزبیت و قدرت سیاسی" صورت گرفته کوچکترین اشاره ای به مقوله ای به نام "کمونیسم ایدئولوژیک" مشاهده نمیکنید. حمید تقوایی خصلت فرقه ای برخی جریان‌های کمونیستی را مترادف و معادل خصلت "ایدئولوژیک" این نیروها قلمداد میکند و مدعی میشود که بحث منصور حکمت در این زمینه است و گویا منصور حکمت در نقد خصلت فرقه گرایی برخی جریان‌های مدعی کمونیسم در عین حال منتقد ایدئولوژی این جریان‌ها هم هست. در اینجا ایدئولوژی حال با هر تعریفی، شامل حال مارکسیسم هم میشود. آیا این يك

در نقد "کمونیسم سیاسی" حمید تقوایی (۱)

تلاشی برای مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری

علی جوادی

"کمونیسم سیاسی" در تمایز با کمونیسم فرقه ای و کمونیسم ایدئولوژیک طرح شده است. نظر شما در این موارد چیست؟ علی جوادی: اجازه دهید قبل از اینکه به نقد و بررسی این مقوله و استنتاجات سیاسی ناشی از آن در سیاست و پراتیک کمونیستی و حزبی بپردازیم به چند نکته در مدخل بحث اشاره کنم.

ابتدائا دوست دارم تاکید کنم که من در نقد و بررسی این بحث به عنوان يك فعال و اکتیویست کمونیسم کارگری با برداشت مارکسی - حکمتی از این جنبش و نه الزاما يك کادر حزب کمونیست کارگری اظهار نظر میکنم. این جایگاه به من این امکان و ویژگی را میدهد که با دست باز و در چهارچوب نظری سیاسی بحث و نقطه نظرات انتقادی خودم را ارائه دهم و نگران ملاحظات حزبی - تشکیلاتی نباشم.

ثانیا من هم مانند برخی از رفقای که این سمینار را شنیدند، معتقدم که این سمینار در بزرگداشت نقش، جایگاه و بررسی نقطه نظرات و تلاش عظیم منصور حکمت برای سازماندهی انقلاب کارگری و پیشروی و پیروزی کمونیسم و کارگر در تحولات جاری نبود. (اولین سئوالی را هم که پس از ارائه قسمت اول سمینار با آن مواجه میشویم، همین نکته است!) بلکه اساسا برداشت حمید تقوایی از برخی از مباحث ارائه شده توسط منصور حکمت بود که متاسفانه با تعبیر روشن و غیر قابل تفسیر خود منصور حکمت از همین مباحث به درجات زیادی متفاوت است و بعضا به نتایج کاملا متضادی از آن تئوریها و نقطه نظرات منتج میشود که در ادامه حتما به آنها خواهیم پرداخت. نتیجتا ابتدائا باید روش کنیم که شما در این سمینار شاهد باز کردن برخی از نقطه نظرات منصور حکمت نیستید. تیتیر سمینار ارائه شده هم ربطی به مباحث منصور حکمت در زمینه "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" ندارد.

"کمونیسم سیاسی" اختراع حمید تقوایی است. منصور حکمت هیچگاه از چنین مقوله ای استفاده نکرده است. تاکید منصور حکمت در بحث "حزب و قدرت سیاسی" اساسا نشان دادن ضرورت و مطلوبیت تصرف قدرت سیاسی توسط حزب کمونیستی کارگری در شرایطی است که بحث قدرت سیاسی در جامعه باز شده است. بحثی در مورد "سیاسی" بودن و به "قدرت سیاسی" سیاسی خیره شدن توسط کمونیسم و یا انواع گرایش‌های کمونیستی بطور علی العموم نیست. بحث "حزب و قدرت سیاسی" جدلی است با آن مدعیان کمونیسم که خیز برداشتن حزب کمونیستی کارگری برای تصرف قدرت سیاسی را نادرست، بلانکیستی و آوانتوریستی و غیر کارگری میدانستند. نشان میدهد که اتفاقا تنها راه تصرف

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

"ایدئولوژی" است. دکترین و علم رهایی و آزادی طبقه کارگر و به تبع آن تمامی آزادی انسانها است. نتیجتاً بحث بر سر نامگذاری و یا درستی و نادرستی يك مجموعه از عقاید و نقطه نظرات و يك دستگاه فکری و عقیدتی نیست. مساله بر سر مضمون و محتوای وجودی این مجموعه نظرات، یا به عبارت دیگر "ایدئولوژیها" است نه بر سر اسم گذاری و یا بحثی سمانتیک. ناسیونالیسم ایدئولوژی و دکترین نافی برابری و حقوق یکسان و جهانشمول انسانها است. لیبرالیسم ایدئولوژی و نگرش بورژوا از حق و آزادی و برابری با قدوسیت مالکیت خصوصی بر ابزار و وسایل تولید و توزیع است. مارکسیسم هم ایدئولوژی جنبش کمونیسم کارگری برای آزادی و رهایی انسانها است.

و تا آنجا که بحث منصور حکمت در مقاله "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" برمیگردد بحثی در زمینه کنار گذاشتن و یا حداقل حاشیه ای شدن مساله تلاش برای تصرف قدرت سیاسی توسط برخی از جریانات کمونیستی است. اینکه بسیاری از سازمانهای کمونیستی عملاً تنها گروههای فشار به احزاب اصلی در جامعه هستند، به جای اینکه خود حزب اصلی بر سر جدال بر سر قدرت سیاسی در جامعه باشند. این مباحث در عین حال تلاشی برای رفع موانع تبدیل حزب کمونیست کارگری از "گروه فشار" به يك "حزب تمام عیار سیاسی" و مدعی قدرتمند در جدال بر سر قدرت سیاسی است.

اما شما در هیچ جایی در سمینار "کمونیسم سیاسی" نمی بینید که حمید تقوایی تفکیکی میان مارکسیسم و ایدئولوژی قائل شده باشد. مثلاً اعلام کرده باشد که بحث من در مورد مارکسیسم جریانات و احزاب کمونیستی نیست. بعلاوه چنین ادعایی اصولاً نمیتواند صورت بگیرد، چرا که بحث بر سر گرایشات ناسیونالیستی و یا لیبرالیستی حاکم بر برخی احزاب و سازمانهای چپ و کمونیستی نیست. ایدئولوژی مورد نظر ایشان تنها و تنها مارکسیسم است.

حال شاید گفته شود که بسیار خوب، ایشان يك کمونیسمی را میخواهد که ایدئولوژیک نیست، مارکسیست نیست، اما سیاسی است و میخواهد در پس سرنگونی رژیم اسلامی قدرت سیاسی از آن این چنین حزبی شود، مشکل چیست؟ انتقاداتان چیست؟

در پاسخ باید به چند مولفه اشاره کرد. اولاً اینکه چنین حزبی، حزب مورد نظر منصور حکمت و برداشت او از حزب کمونیسم کارگری نیست، حزب دیگری است. مختصات دیگری دارد. ثانیاً بنظر چنین حزب فرضی ای نیرویی متعلق به جنبش کمونیسم کارگری نیست. ثالثاً کمونیسم کارگری با مارکسیسم اش پیروز میشود و نه با مارکسیسم زدایی از يك حزب کمونیستی کارگری. چرا؟

۱- حزب کمونیست کارگری و مارکسیسم: حزب کمونیست کارگری مورد نظر منصور حکمت يك حزب مارکسیستی است. بند يك اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران نوشته منصور حکمت سیاه روی سفید با این تاکید بر این خصلت حزب شروع میشود. "حزب کمونیست کارگری ایران يك سازمان انقلابی مارکسیستی است که برای متشکل کردن و هدایت طبقه کارگر برای تحقق انقلاب کمونیستی تشکیل شده است." مارکسیستی و سازماندهی تحقق انقلاب کمونیستی و نه هر انقلاب دیگری، مفاهیمی که دیگر خود موضوع جدالند.

از طرف دیگر منصور حکمت در همان مطلب حزب و جامعه،

اشتباه سهوی است؟ کلاً به این مساله چگونه باید نگریست؟ بعلاوه اهمیت فاصله گذاری در این زمینه چیست؟

مسلماً حمید تقوایی میتواند هر برداشت و یا هر تعبیری از ایدئولوژی داشته باشد. میتواند مانند پست مدرنیست ها عصر حاضر را عصر پایان ایدئولوژیها بنامند. میتواند معتقد باشد که مارکسیسم اساساً يك ایدئولوژی نیست. میتواند بسیاری از کمونیستهای کارگری را بخاطر تاکید بر خصلت مارکسیستی جنبش کمونیسم کارگری فرقه گرا و "ایدئولوژیک" بنامند. همانطور که ما هم مجازیم این اقدام را تلاشی برای مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری قلمداد کنیم و بر علیه و در نقد آن موضع گیری کنیم. اما مسلماً نمیتواند این مباحث را به پای منصور حکمت بنویسد و از اعتبار منصور حکمت برای پیش بردن نقطه نظرات خاص خود در این زمینه بهره برداری کند. این اقدامی غیر اخلاقی است.

در ادامه اجازه دهید در سطحی انتزاعی تر یعنی از کانسپت ایدئولوژی و مارکسیسم شروع کنم. دوره پس از سقوط بلوک شرق در عین حال دوره تعرض به هر گونه ایده و آرمان برابری طلبانه و آزادیخواه و انسانگرایانه بود. پایان تاریخ را اعلام کردند، پایان مبارزه طبقاتی را اعلام کردند، پایان ایدئولوژیها و پایان مارکس و تلاش کمونیسم و کارگر را هم به آن اضافه کردند. این جدال و این تبلیغات گوش کر کننده در عین حال يك هدف معینی را دنبال میکرد. بی اعتبار کردن مارکسیسم و خلع سلاح کارگر و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر از دکترین شرایط رهایی خویش، یعنی مارکسیسم.

مسلماً من و شما و بسیاری از دیگران میتوانیم بنشینیم و ساعتها در باره اینکه آیا مارکسیسم اصولاً يك ایدئولوژی است یا نه، بحث کنیم. میتوانیم به این مساله پردازیم که اصولاً چه مجموعه ای از عقاید و آرمانها را میتوان ایدئولوژی نامید؟ آیا هر نوع ایدئولوژی قائم به ذات دارای باری منفی است؟ آیا نمیتوان يك ایدئولوژی مانند ناسیونالیسم داشت که نافی برابری و انسانیت انسانها است و يك ایدئولوژی داشت که تمام تاکیدش رهایی انسان و جامعه پایان دادن به نکبت سرمایه داری و کارمزدی و جامعه طبقاتی است؟ آیا ایدئولوژی قلمداد کردن مارکسیسم منجر به جزم گرایی در مارکسیسم و نقد مارکسیستی میشود؟ بله میتوانیم بحث کنیم و شاید به نتایج متفاوتی هم در بحث برسیم. اما در این تردیدی نیست که يك رکن تعرض راست به کمونیسم و آزادیخواهی مشخصاً زدن مارکسیسم به مثابه يك ایدئولوژی، اعلام شکست این چهارچوب انتقادی و نظری و این نقد به نظام سرمایه داری است. در این چهارچوب، در این تعرض، مارکسیسم تماماً يك ایدئولوژی است. نفس کمونیست بودن مترادف ایدئولوژیک بودن است. نفس مارکسیست بودن و تبیین مارکسیستی کردن از جامعه و تلاش برای تغییر آن، يك اقدام ایدئولوژیک و نتیجتاً مذموم است. در این چهارچوب لیبرالیسم و یا ناسیونالیسم مورد نقد نیستند، بلکه برعکس بخشی از ابزار تعرضشان است.

ببینید اگر ناسیونالیسم يك ایدئولوژی است، اگر لیبرالیسم يك ایدئولوژی بورژوایی است، مارکسیسم هم به اعتباری يك

طبقاتی سرمایه داری است. بدیهی است که این مبارزه یکی از مشتقات و یا محصول ایدئولوژی مارکسیسم نیست. این مبارزه در کلیت خود میتواند الزاما هیچ "دوزی" از مارکسیسم را در خود نداشته باشد. همانطور که هر اعتراض کارگری الزاما يك اعتراض سوسیالیستی نیست. همانطور که هر اعتراض سوسیالیستی کارگری نیز الزاما يك اعتراض کمونیستی کارگری نیست. کمونیسم کارگری آن بخش از جنبش سوسیالیستی کارگری است که آگاهانه، بلکه آگاهانه، پرچم مارکسیسم را در دست دارد. به اعتباری کمونیسم کارگری بخش مارکسیستی گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر است. تاکید میکنم که کمونیسم کارگری آن اعتراض ضد سرمایه داری و سوسیالیستی طبقه کارگر است که با نقد و پرچم مارکسیسم به جدال سرمایه میرود. و اتفاقا يك رکن مهم تلاش ما این است که این گرایش در میان گرایشات متعدد موجود در مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر، دست بالا و موقعیت هژمونیک را پیدا کند. به اعتباری من طرفدار این هستم که مارکسیسم و نگرش مارکسیستی نقش بیشتر و گسترده تری در اعتراض کارگری و مبارزه طبقاتی ایفا کند.

۳- مارکسیسم و پیروزی کمونیسم کارگری: به نظر من یکی از ملزومات پیروزی کمونیسم کارگری در تحولات حاضر این است که طبقه کارگر با پرچم سوسیالیستی و مارکسیستی کمونیسم کارگری در جدال بر سر قدرت سیاسی حضور پیدا کند. اگر گرایشات ناسیونالیستی و یا سندیکالیستی – رفرمیستی بتوانند نقش هژمونیک در صفوف اعتراضی طبقه کارگری را داشته باشند، بدون تردید پیروزی کمونیسم کارگری به مراتب سخت تر و مشکل تر خواهد شد. مسلما تلاش برای تامین هژمونی کمونیسم کارگری در صفوف اعتراضی طبقه کارگر يك تلاش آموزشی و اسکولاستیک نیست. محصول يك انتخاب اجتماعی است. انتخاب اجتماعی حزبی که پرچم يك تحول کمونیستی را در جدال اجتماعی بر سر آینده جامعه بر افراشته است و میکوشد در جنبش سرنگونی طلبانه موجود در جامعه "نه" خود را به نه جامعه و توده مردم تبدیل کند.

خلاصه کنم، یکی از نتایج "کمونیسم سیاسی"، مارکسیسم زدایی از جنبش و حزب کمونیست کارگری است. این تلاش در صورت موفقیت میتواند نتایج بسیار زیانباری برای جنبش ما در بر داشته باشد. این نقطه نظرات نسخه ای برای شکست و نه پیروزی کمونیسم کارگری است.

ادامه دارد...

تاکید ویژه ای بر خصلت مارکسیستی حزب در بخش "حزب مارکسیستی – حزب اجتماعی" دارد. و تاکیدش این است که ما يك حزب مارکسیستی هستیم و اگر حزب مارکسیستی بخواد اجتماعی شود، بخواد گسترده و اجتماعی شود، باید هسته مرکزی و ستون فقرات کادری آن به شدت مارکسیستی و با تعهد بالای تئوریک نظری باشد، تا بتواند توده هایی را که حتی نمیدانند مارکسیسم خوردنی یا پوشیدنی است را به خود جلب کند و اجتماعی بشود. تاکید میکنم که ما از محدود جریاناتی هستیم که میخواد "ماکزیمالیسم و کمونیسم را توده ای و اجتماعی کند. میخواد آرمانها و ایده انقلاب کمونیستی اش را ببرد و توده ای و اجتماعی کند." آرمانها و ایده انقلاب کمونیستی اش را ببرد و اجتماعی کند! این تاکید را از هم از سر خالی نبودن عریضه انجام نداد. میخواست روشن کند که برداشت دیگری از "حزب تمام عیار سیاسی" مورد نظرش نشود. هشدار داده بود که تاکنون بسیاری از جریانات چپ برای اینکه اجتماعی شوند، به راست چرخیده اند، نمیخواست چنین بلایی بر سر حزب کمونیست کارگری بیاید. پیچ و خم های این پیشروی کمونیسم و کج راههای پیش رو را میشناخت. میخواست نشان دهد که ما آن گرایشی هستیم که روی رادیکالیسم و کمونیسم بی تخفیف و آتشین اش میخواد اجتماعی شود.

حمید تقوایی مسلما این بخش از مقاله "حزب و جامعه" را نیز خوانده است اما در هیچ کجای بحث "کمونیسم سیاسی" نه تنها کوچکترین اشاره ای به این ویژگی "حزب تمام عیار سیاسی" مورد نظر منصور حکمت ندارد، بلکه تزه های مورد نظرش دقیقا نقد این ویژگی حزب کمونیستی کارگری است.

۲- جنبش کمونیسم کارگری و مارکسیسم: از نقطه نظر منصور حکمت جنبش کمونیسم کارگری و مارکسیسم دو عرصه قائم به ذات، مستقل و قابل تفکیک از هم نیستند. بلکه وجوه متفاوت يك پدیده عینی و اجتماعی اند. چگونه؟ کمونیسم کارگری از نظر فکری و نظری مارکسیسم است و برداشت ما از مارکسیسم (مارکسیسم پراتیک، مارکسیسم ماکزیمالیست، مارکسیسم رادیکال و انسانگرا، مارکسیسم سازمانده انقلاب کارگری و اصلاحات روزمره) جنبه نظری و تئوریک این جنبش را بیان میکند. در حالی که از نظر عینی و اجتماعی جنبش اعتراض ضد سرمایه داری و سوسیالیستی طبقه کارگر است. این دو عرصه برای کمونیسم کارگری منصور حکمت قابل تفکیک و جدا کردن نیست. به عبارت دیگر مارکسیسم پرچم و ایدئولوژی این جنبش عینی و اجتماعی است. این جنبش عینی بدون این پرچم و ایدئولوژی مارکسیستی دیگر کمونیسم کارگری نیست.

به این اعتبار با این تعاریف از جنبش کمونیسم کارگری آیا "دوز بالایی" از ایدئولوژی مارکسیستی را وارد جنبش کمونیسم کارگری نکرده ایم؟ پاسخ دقیقا و عمیقا منفی است. در پاسخ باید به تفاوت مبارزه طبقاتی، مبارزه کارگری، مبارزه ضد سرمایه داری کارگر، مبارزه سوسیالیستی کارگر و کمونیسم کارگری اشاره کرد. مبارزه طبقاتی محصول جامعه طبقاتی است. مبارزه کار و سرمایه محصول جامعه

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است!

**با لغو مجازات اعدام همان اول
جلوی یک قاتل عمده، یعنی دولت،
که هیچوقت هم بخاطر قتل نفس کیفر
ندیده است گرفته میشود!**

#اعدام_نکنید

منصور حکمت

زنده باد سوسیالیسم!

ما هفت تپه ای هستیم!**کودک کارگر هفت تپه: پدر شرمنده نباش...****محمد آسنگران**

پرسش: اعتصاب کارگران هفت تپه چهل و سومین روز خود را پشت سر گذاشت. این حرکت کارگری از بعد از اعتراضات آبان و دی ماه نود و هشت مهمترین واقعه سیاسی طبقاتی جامعه ایران است. به قول کارگران هفت تپه اینجا پایتخت اعتصاب جهان نام گرفته است. اما این پایتخت اعتصاب کارگران جهان اگر چه هنوز نفس میکشد، با این حال فریادهایی را از درون کارگران و خانواده های آنها میشنویم که عمق درد و گرسنگی را مخابره میکند. آیا این فریادها پاسخی درخور توجه از بقیه بخشهای کارگری ایران بویژه کارگران مراکز کارگری استان خوزستان و سازمانهای کارگری جهان و احزاب سیاسی چپ و فعالین رسانه ها گرفته است؟

محمد آسنگران: متأسفانه پاسخ به این سوال منفی است. ما نباید پاسخی مینیمالیستی به این سوال بدهیم. نمیخواهیم به این حد از حمایت و همبستگی رضایت بدهیم. کارگران هفت تپه شایسته بیشترین حمایتها هستند. کارگران هفت تپه، خودشان نیز درخواست حمایت بیشتر از اینرا دارند. اگر سمپاتی به این مبارزات بیشتر شود، حساسیتها بیشتر و اهمیت این اعتصاب در فضای سیاسی ایران بیشتر درک شود، موج گسترده تری از همبستگی راه می افتد. ما نمیتوانیم انتظار فداکاری و از جان گذشتگی بیشتری از کارگران هفت تپه داشته باشیم. این منصفانه نیست کارگران این مجتمع کارگری چهل و سه روز است بدون وقفه تجمع میکنند. فریاد میزنند و هنوز پاسخ در خوری نگرفته اند. کارگران هر روز پلاکارد بالا میبرند و سخنرانی میکنند. اما هنوز گوش شنوایی برای پاسخگویی پیدا نکرده اند. دولت و کلیه مقامات حکومتی کر و کور و لال به کارگران زل زده و منتظرند از شدت خستگی و گرسنگی کارگران پراکنده و ناامید بشوند. اما در همان زمانی که کودک هفت تپه ای به پدرش امید میدهد، مقامات حکومتی جمهوری اسلامی پشت پرده و در جلسات مخفیانه خود در حال توطئه و نقشه تفرقه انداختن در میان کارگران هستند. وقتی دختر بچه ای، با نامه نوشتن، پدرش را خطاب میکند و میگوید "پدر اگر برای مخارج ما پول ندارید شرمنده نباش، میدانم حقوق نگرفته اید". وقتی یکی از کارگران آبیاری هفت تپه در کنار مزرعه نیشکری که مشغول آبیاری آن است با تنی خسته فریاد میزند "مسئولین مملکت خجالت بکشید من سه ماه حقوق معوقه دارم، یخچالم خالی است و پول تو جیب ندارم با این حال نه با آب بلکه با خون خود این مزرعه را سر پا نگهداشته ام و...." تنها دو نمونه از دهها و صدها

نمونه دردناکی است که ما تا کنون از کارگران و خانواده های کارگری هفت تپه شنیده و دیده ایم. همه میبینیم و میدانیم که فقر و فلاکت و بی آیدگی در جامعه ایران گسترش غیر قابل تصویری پیدا کرده است. در بطن چنین جامعه ای پاسخ حکومت به مردم فقط یک چیز است: دروغ و سرکوب. اما برای مقابله با این حکومت و برای کوتاه کردن دست سرمایه داران و مفتخوران و اختلاسگران و دزدان اسلامی هم فقط یک پاسخ وجود دارد: اعتراض و به خیابان آمدن. کارگران هفت تپه امروز پرچم این اعتراض و به خیابان آمدن را در دست گرفته اند. روشن است که اهمیت و جایگاه این اعتصاب و اعتراض و شکست یا پیروزی این حرکت کارگری محدود به هفت تپه نخواهد ماند. هنگامیکه لشکر پیشتاز این جدال طبقاتی پیروز شود شک نداشته باشید که کل جامعه در مقابله با جمهوری اسلامی یک قدم مهم پیشروی خواهد کرد. به همین نسبت اگر کارگران هفت تپه به اهدافشان نرسند جنبش مقابله با جمهوری اسلامی ضرر میکند. این جدال طبقاتی پرچمدارانش امروز در هفت تپه هستند. هفت تپه امروز نقش پیشتاز مبارزه مردم در ایران را بازی میکند. جنبش اعتراضی علیه اعدام سه جوان محکوم به اعدام در فضای بعد از سرکوبهای خونین آبان نود و هشت، تنها زمانی میتواند به ثمر بنشیند که پرچم اعتراض در آن جامعه کماکان در اهتزاز باشد که این پرچم را کارگران هفت تپه در دست گرفتند تا بنمایندگی از کل جامعه به جمهوری اسلامی بگویند کشتار آبان ما را مرعوب و خانه نشین نکرده است. اگر فعلا حکم اعدام آن سه جوان متوقف شده، نتیجه مستقیم فضایی است که اعتصاب کارگران هفت تپه و مبارزات فزاینده مردم بوجود آورده اند. اگر اسم و احترام کارگر در جامعه امروز ایران زبانزد اقشار بیشتری شده است، نتیجه فداکاری و اتحاد و ادامه اعتصاب کارگران هفت تپه و اعتراض دیگر مراکز کارگری است.

جمهوری اسلامی با سرکوب خونین آبان نود و هشت تلاش کرد جامعه را مرعوب و ساکت کند. هفت تپه فضای تازه ای خلق کرد که امروز تمام صف چپ و آزادیخواه و برابری طلب جامعه، چشم امید به آن دوخته شده است. اما بحث ما این است نباید منتظر تعیین سرنوشت جدال کارگران هفت تپه با دولت و سرمایه داران بود. باید در این جدال بازیگر بود نه تماشاگر. اولین کاری که همه فعالین سیاسی و رسانه ای و سازمانهای کارگری و احزاب چپ میتوانند و باید متحدانه دست بکار آن بشوند حمایتهای بیشتر، آکسیونهای بیشتر و طبعاً راه انداختن کمپینی وسیع با استفاده از میدیای اجتماعی است که با هشتک # ما هفت تپه ای هستیم# میتواند ابعاد فرا کشوری پیدا کند. ما از همه فعالین کارگری و رسانه ای میخواهیم که بدون فوت وقت در این حرکت شریک بشوند.

زنده باد اتحاد و همبستگی و حمایت از اعتصاب کارگران هفت تپه

زنده باد کارگران هفت تپه!

با این هشتک از کارگران هفت تپه حمایت کنیم.

#ما هفت تپه ای هستیم

زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!

قطع اعضاء بدن، شلاق و دار اعدام بر پا می کند. سوال اینجا است که پشت چهره این به اصطلاح مدعی العموم، چه کسانی هستند، کدام منفعت را دنبال می کنند و اجرای مجازات شلاق و اعدام و حبس های ابد، قرار است برای چه کسانی و چه نتایجی را دنبال داشته باشد؟

بی آنکه انتزاعی در کار باشد و با توجه به واقعیات عینی صدور احکام اعدام هزاران نفر طی نزدیک به ۳۸ سال، صدور احکام شلاق صدها کارگر و فعال سیاسی، صدور احکام حبس های طولانی مدت برای کمونیست ها، فعالین کارگری، آزادی خواهان، چهره اشخاصی که خود را پشت مدعی العموم پنهان ساخته اند آشکار تر از آن است که به هر گونه انتزاعی نیاز باشد.

دولت ها بنا بر ماهیت طبقاتی شان، پاسخ به نیازهای طبقه ای را دنبال و به اجرا می گذارند که نمایندگی آن را برعهده دارند. اهداف طبقاتی، چگونگی پاسخ به نیازهای طبقه تحت حمایت دولت ها را با کمترین نگاه به قوانین مصوب این دولت قابل مشاهده است. نوع مجازات هایی که دستگاه قضایی این دولتها مصوب کرده اند نیز بیانی از سمت و سوی طبقاتی این دولت ها است. اساس دولت های بورژوازی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید اجتماعی، ثروت اندوزی و به تبع آن کار مزدی و استثمار و انقیاد انسان است. هر طبقه اجتماعی که قدرت سیاسی را در اختیار داشته باشد، واضع قوانین تامین کننده منفعت طبقه اجتماعی خود است. به این اعتبار بورژوازی که در نظام سلطنتی شاه و اکنون در جمهوری اسلامی قدرت سیاسی را در اختیار دارد، قوانینی را به عنوان قانون اساسی به جامعه حفته کرده است که تامین کننده منفعت طبقاتی بورژوازی است. ایضا دستگاه قضایی ضامن قوانین تامین کننده منفعت طبقاتی بورژوازی است.

باز گردیم به تعریف دستگاه قانونگذار بورژوازی اسلامی از معنی مجازات و کیفر که بر اساس آن هر رفتار و کنشی که قانون را نقض می کند را مستوجب مجازات و کیفر معرفی می کند. همچنان که گفته شد و به گواه نزدیک به ۳۸ سال حاکمیت جمهوری اسلامی و بر اساس نص صریح قانون مجازات اسلامی، این اقدامات به اصطلاح تنبیهی اعم از سنگسار، شلاق، قطع دست و پا، نابینا ساختن، اعدام، حبس ابد و دیگر مجازاتی که از سوی دستگاه قضایی حکومت صادر و روزمره به مرحله اجرا گذاشته می شود. قطعا تعداد اعدام های صورت گرفته از سوی حکومت سرمایه داران اسلامی نسبت به دولت سرمایه داری شاه زیاد تر است. دستگاه قضایی دولت سلطنتی شاه نیز ابزار مجازات اعدام را علیه کمونیست ها و انقلابیون و برای سرکوب جامعه هیچ گاه از نظر دور نداشت و آن را کرارا مورد استفاده قرار داد. بورژوازی و دولت های غربی که این روزها اسناد معامله و زد و بند خمینی جنایت کار با آنها برای قتل عام انقلابیون از مخازن اسرار امپریالیست های آمریکا و بریتانیا بیرون می افتد، به دنبال عروج اعتراضات شهروندان جامعه ایران در سال ۱۳۵۷، دستگاه دولت جمهوری اسلامی را برای سرکوب انقلاب ۵۷ سازمان دادند. اعدام انقلابیون و آزادی خواهان را در دستور قرار داده و خالق دهه خونین شصت و وقایع سرکوبگرانه بعد از آن شدند. همچنین آن موانعی را که نظام سلطنت برای اجرای احکامی نظیر شلاق و قطع

منطق خونین جمهوری اسلامی، شلاق، اعدام!

پدرام نواندیش

بردن از زندگی انسانی، با آثار و تبعات اعمال این مجازات ها از سوی حکومت مواجه هستند. یا باید کاری کنند و یا اینکه خود و فرزندانشان احتمالا در یک روز، یکی از قربانیان چنین مجازاتهایی شوند.

کمتر شهروندی از جامعه هشتاد میلیون نفری ایران را می توان یافت که لااقل حتی به طور غیر مستقیم آثار و تبعات اعمال این چنین مجازات هایی، زندگی خود و یا فرزندانشان را تحت تاثیر قرار نداده باشد. شهروندان جوامعی که سالها است دولتهای این جوامع را به لغو چنین مجازات هایی مجبورشان کرده اند، با شنیدن اخبار حلق آویز کردن شهروند جامعه ایران و یا به شلاق بستن کارگران در ایران، به شدت متاثر شده و فارغ از نوع “جرم” متهم، این مجازات ها را غیر انسانی و قرون وسطایی می دانند.

چرا مجازات اعدام؟

قبل از آنکه به پاسخ این سؤال که چرا مجازات اعدام از سوی دولت ها در قوانین قضایی گنجانده می شود و در ایران دستگاه عریض و طویلی از قاضی و جلا و پاسدار را برای اجرای آن راه اندازی می کنند، بپردازم، لازم است تعریفی را که قانونگذار از مجازات ارائه داده است، مروری داشته باشم. بنا به تعریف قانون گذار “کیفر یا مجازات به تحمیل عملی رنج آور بر شخص دیگر گفته می شود که پیامد عمل آن شخص باشد. این واژه بیشتر به تنبهاات و جریمه هایی اشاره دارد که مقامات قضایی برای افرادی در نظر می گیرند که مقررات مهم جامعه را پایمال کرده اند و یعنی مرتکب جرم شده اند” و در تعریف جرم هم خود قانون گزار آورده است که “جرم هر نوع انجام، هر گونه رفتار یا ترک رفتاری است که قانون را نقض می کند و برای آن در قانون مجازات مشخصی تعیین شده است”. لطفا این تعریف را در خاطر داشته باشید که در سطر های بعد به آن باز خواهیم گشت.

خوب تا اینجا معلوم است یک شخص و یا اشخاصی منفعت و امیال خود را در قالب قانون تعریف کرده اند و آن را بر سر شهروندان جامعه چماق گردانده اند. سرپیچی از آن را هم جرم و خاطی را هم مجرم دانسته و به این ترتیب برای خاطی هم کیفر و جزا یا همان تحمیل عملی رنج آور قرار داده اند. شخص و یا اشخاصی که بر منفعت و امیال خویش نام قانون نهاده اند و برای اعمال آن دستگاه بوروکراتیک و حتی پلیس و نیروی زره پوش سازمان داده اند و سرپیچی از آن جرم و مجازاتش شکنجه، اعدام و شلاق و حبس ابد، در پوشش مدعی العموم صدور حکم می کند. در میادین شهرها، حتی در ورزشگاه و کوی و برزن دستگاه شکنجه اعم از

راه حل چیست؟

پاسخ به آن سؤال اساسی که در پارگراف اول طرح گردید مبنی بر اینکه شهروندان جامعه یا باید کاری کنند و یا اینکه خود و فرزندانشان در یک روز، یکی از قربانیان چنین مجازات‌هایی میشوند، با توضیحات مختصری که بر نیازهای دولت سرمایه داری اسلامی و بی اهمیت بودن آنچه که بر سر مردم جامعه خواهد آمد، اشاره شد. باید کاری کرد. قطعاً جمهوری اسلامی را با بفرما اعدام نکن، لطفاً شلاق را کنار بگذار و دستمزد کارگر را بپرداز و کارگران را اخراج نکنید، نه قابل اصلاح است و نه به کسانی که چنین توهمات را می پراکنند باید وقعی نهاد. آنان که احکام شلاق و اعدام را برای کارگران و مردم جامعه صادر می کنند به صراحت اهدافشان را می گویند. پس راه حل را نباید در اصلاح و فرصت دادن به جمهوری اسلامی برای تعدیل یواش یواش اعدام و شلاق جستجو کرد. راه حل در دست خود شهروندان جامعه است.

اول، شهروندی که حقوقش را می داند، بر این مسئله آگاهی دارد که برپا کردن مراسم شلاق و چوبه دار در میادین، درست برای ترساندن و مرعوب کردن همان کسانی است که در درجه اول به تماشای این مراسم میروند و قطعاً انسان شرافتمند، نگاه بر این مراسم را دون کرامت و حرمت انسان می داند و دیگر شهروندان را از رفتن به چنین قصابخانه ای منع خواهد کرد.

دوم، امروز فرزندان، همسر، برادر، خواهر آن رفیق و همسایه را شلاق می زنند و به دار می آویزند. حیات و بقای جمهوری اسلامی از ابتدا مبتنی بر کاربست سرکوبگری و این ابزارهای سرکوب بوده است. جمهوری اسلامی و سرکوب لازم و ملزوم هم هستند. جوامعی که در آنها مردم دولتهایشان را به لغو مجازات اعدام مجبور کرده اند و امروز در آنجا اعدام نیست، آمار جرم و جنایت به مراتب کمتری در آنها وجود دارد. نمیتوان جمهوری اسلامی را بدون سرکوب حتی برای لحظه ای متصور شد. ضدیت با زن، ضدیت با کارگر، ضدیت با جوان و کودک، اساس این حکومت را تشکیل می دهد. پس لازمه برقراری آزادی و حرمت زن، برقراری آزادی، برابری و نفی هر گونه تبعیض، خلع ید از رژیم اسلامی با یک انقلاب اجتماعی است. این خلع ید از قدرت رژیم اسلامی یعنی نفی هر گونه شکنجه و بی حرمتی به انسان.

سوم، در جاهای تپییکی که فیلم های آن در شبکه های اجتماعی انتشار یافته است، نشان میدهد که میتوان اعدامی را از اعدام رهانید و می شود شلاق را از دست شکنجه گر اسلامی به در آورد. می توان شکنجه گران و جلادان رژیم را فراری داد و می توان یک قدرت متحد و متشکل را سازمان داد. این اصل اساسی است که تمام هدف جمهوری اسلامی از برپا کردن دار در میادین و مراسم به شلاق بستن کارگران را تشکیل می دهد. ایجاد رعب و وحشت که مانع تشکیل اتحاد و اراده واحد برای مقابله با سرکوبگران شود.

باز هم تاکید بر این نکته ضروری است که شهروندان جامعه یا باید کاری کنند و یا اینکه خود و فرزندانشان در یک روز، یکی از قربانیان چنین مجازات‌هایی میشوند که به نظر درست ترین همان است که کمترین هزینه را هم در پی خواهد داشت و آن سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است.*

عضو داشت، دولت بورژوازی جمهوری اسلامی به واسطه باز تولید احکام مجازات ارتجاعی اسلامی را در قوانین و آئین های دادرسی خود گنجانند. بورژوازی به این ترتیب جمهوری اسلامی را به عنوان ابزار سرکوب به جامعه شهری و صنعتی ایران حفته کرد و هر گونه سرپیچی از قوانین ارتجاعی اش با مجازاتی ارتجاعی تر پاسخ داده است. آثار اجرای احکام ارتجاعی اسلامی شلاق و اعدام!

وقتی جمهوری اسلامی در ملاء عام شلاق می زند، اعدام می کند، قطع عضو انجام می دهد و با بوق و کرنا این مجازات را در اخبار و رسانه اش هم پخش می کند، درست بیانی از نیازهای طبقاتی دولت سرمایه داری اسلامی است. اینکه به این وسیله به مردم کارگر و توده کارکن جامعه بفهماند که سزای اعتراض و سرپیچی از قوانین بورژوازی اسلامی، مجازات است که یکی اش شلاق و دیگری هم اعدام و حبس های طولانی مدت است. علاوه بر این بورژوازی خود این را خوبی می داند که دولت های دیکتاتوری را که بر سر کار نگر می دارد و برای آن پول خرج کرده و تبلیغات هم می کند، چه آثار جنایت کارانه ای بر روان و رفتار شهروندان جامعه را به دنبال خواهد آورد. اما آثار زیانباری را که اجرای احکام جنایت کارانه بر روی زندگی و رفتار شهروندان جامعه ایجاد می کند، ناظر بر همین نیاز دولت بورژوازی اسلامی برای ادامه حیات ننگین خود است. مرعوب کردن مردم جامعه فارغ از هر آثار زیانبار دیگر، آن هدفی است که مد نظر سرکوبگران اسلامی و دستگاه دولت بورژوازی در ایران است. این را نیز باید اضافه کرد که به خدمت گرفتن لمپن های جامعه، ارازل و اوباشی که جمهوری اسلامی دست به کار سازمان آنها است و آنها را به مزدورانی تبدیل کرده که این روزها هر جا و در هر نقطه ای از شهر و مراکز تولید و کار اعتراضی صورت بگیرد آنها را گسیل می دارد، باز هم ناظر بر نیاز بورژوازی و دستگاه سرکوبگر آن است.

تا همین جا سعی بر آن بوده که نشان داده شود که اجرای مجازات های ارتجاعی از سوی یک دولت ارتجاعی بی کمترین توجه به آثار زیانبار آن بر روانشناسی مردم جامعه، هر روز از سوی رژیم اسلامی با تعبیر درس گرفتن شهروندان جامعه از سرنوشت به اصطلاح مجرمان و خاطیان از قانون در حال تولید و باز تولید است. در زندان های رژیم اسلامی سرمایه داران تعداد زیادی جوان در نوبت اعدام قرار دارند که در طول عمر خود یا شاهد حلق آویز شدن انسانی از سوی حکومت بوده اند و یا خبر اعدام و تصاویر اعدام را در شبکه های اجتماعی و رسانه های رژیم را دیده اند و هیچ یک از آن اعدام ها برای آنها نه کارکرد اصلاحی داشته است و نه آنها را مرعوب ساخته است. پس این منطقی که از آن خون می بارد نه با هدف اصلاح شهروند جامعه است و نه ناظر بر بازدارندگی از وقوع جنایت است. مجازات اعدام در درازمدت که هیچ، حتی در کوتاهمدت هم قادر به جلوگیری از تکرار قتلها در جامعه نیست.